

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

برای اثبات وجوب موافقت قطعی رسیدیم به بیان محقق عراقی قدس سره. محقق
عراقی دو بیان برای اثبات این مدعا دارند. بیان اول ترکیب می‌شود از دو مقدمه؛
مقدمه‌ی اولی این هست که در باب علم اجمالی آن‌چه که تنجز پیدا می‌کند و گردنگیر
می‌شود و استحقاق عقوبت در صورت مخالفت بر او مترتب می‌شود، او همان واقع امر
مولا یا نهی مولا هست که صدر من المولا و در خارج وجود دارد ولو این‌که این صورت
علمیه‌ی مجمله‌ی در نفس واسطه‌ی در ثبوت این تنجز برای او هست. یعنی اگر او دستور
مولا إفعل و لا تفعل مولا که در خارج وجود دارد از مولا صادر شده است، اگر او
همان‌طور در کتم چهل باقی بماند و هیچ صورت ذهنیه‌ای برای عبد لا تفصیلاً و لا اجمالاً
برای عبد پیدا نشود او تنجز پیدا نمی‌کند. اما وقتی شخص، مکلف واصل شد آن به او، حالا
یا به علم تفصیلی واصل شد یا به علم اجمالی واصل شد، همان تنجز پیدا می‌کند نه
صورت ذهنی، نه این به تعبیر دیگر این معلوم بالذات؛ بلکه آن‌که تنجز پیدا می‌کند معلوم
بالعرض است، یعنی همان واقع، آن تنجز پیدا می‌کند نه این. شاهدش هم این است که
اگر بعداً معلوم شد که واقعی وجود نداشته و این تخیل کرده بوده چیز تنجز پیدا نکرده،
اگر تنجز مال صورت ذهنیه بود صورت ذهنیه که بوده، حاصل بوده، محقق بوده. بنابراین
تنجز مال کی هست؟ مال همان واقع صادر عن المولا است، آن إفعل و لا تفعلی که در
لوح محفوظ هست و از مولا صادر شده و این‌ها؛ آن تنجز پیدا می‌کند، منتها به واسطه‌ی
این. البته این نکته را هم باید به آن توجه کرد که این صورتی که در ذهن حاصل می‌شود
کپی همان واقع است و تفاوت این با واقع، تفاوت به اجمال و تفصیل است نه کلی و فرد،
نه کلی و مصداق. این تعبیر به جامع هم که گفته می‌شود یک تعبیر غلط‌اندازی است،
جامع نیست، همان است، منتها مثل این عکس‌برداری‌هایی که گاهی خیلی شفاف است
همه چیز را نشان می‌دهد، گاهی مثل عکس‌برداری سابق است خیلی، چهل سال پنجاه
سال پیش که ما بچه بودیم اطراف حرم یک چیزهایی بود چهارپایه داشت و همین‌طوری
یک صندوقی بود و این‌ها عکس می‌گرفتند و این‌ها. حالا یک عکس‌هایی بود که بالاخره یک
چیزی نشان می‌داد اما دیگر این شفاف باشد این‌جور خصوصیات، تا امروز که تمام
ریزه‌کاری‌های رگ‌ها و نمی‌دانم چی، شیارهای مو و پوست و همه چیز آشکار می‌شود در
این. ایشان می‌فرمایند که این صورت ذهنیه با آن واقع تفاوتش به اجمال و تفصیل است
نه این‌که این کلی باشد آن فرد باشد، این جامع باشد آن فرد باشد، این منطبق علیه‌اش
باشد. مثل این‌که آدم از دور یک نفر را می‌بیند می‌فهمد این زید است اما رنگ لباسش
چه جوری است نمی‌فهمد، چی پوشیده ممکن است نفهمد. هی کم‌کم که نزدیک‌تر
می‌شود، نزدیک‌تر به او می‌شود رنگ معلوم می‌شود، چی پوشیده معلوم می‌شود، این
همان است فرق نکرده، به اجمال و تفصیل تفاوت پیدا می‌کند و الا همان است. این
مقدمه‌ی اولی که پس واقع این‌جا آشکار می‌شود. این عبارت‌شان را بخوانم که روشن

بشود «أَنَّ تَنْجِزَ الأحكامِ إِمَّا هُوَ مِنْ لَوَازِمِ وجودِها خَارِجاً» از لوازم وجود آن احکام در عالم خارج است «فِي طرف وصولِها الى المكلف» البته در طرفی که آن واصل به مکلف است، آن موقع هست که این تنجز برایش حاصل می‌شود. حالا «بِأَيِّ طَرِيقٍ وَصَلَ بِالْعِلْمِ التَّفْصِيلِي أَوْ بِالْعِلْمِ الْإِجْمَالِي لَا مِنْ لَوَازِمِ وجودِها ذَهْنًا» تنجز مال لوازم وجود آن احکام در ذهن نیست «وَلَوْ بِمَرَاتِبِهِ الى الخارج» ولو از جهت این که این یک امری است که مرآت است، آینه است، واقع‌نما است، او را دارد نشان می‌دهد نه این حیثیت‌ها باعث نمی‌شود که این تنجز پیدا بکند. این‌ها بالاخره معلوم است در این تنجز پیدا کند، این که دستور مولا این نیست، این عکس آن است، این صورت ذهنی آن است، آن که تنجز پیدا می‌کند همان ما صدر من المولا است که آن امر واقعی برانگیخته می‌شود. «و لذا عند كشف خلاف و تبين عدم وجود الحكم لا تنجز في البين اصلاً لا تنجز في البين حقیقتاً فانما هو مجرد اعتقاد التنجز بتبع اعتقاد وجود الحكم» خیال می‌کرده که حکمی موجود است بعد معلوم شده نه، تنجزی در کار نیست چون واقع که نیست این هم یک صورتی است که واقعی نیستی ندارد، یک تخیلی بیش نبوده.

بعد می‌فرماید «و مجرد قيام العلم بالصور الذهنية و عدم قابليته للسراية الى الخارج لا يقتضى عدم سرایة التنجز اليه» این هم که ایشان می‌فرماید که این که علم ما نمی‌تواند متعلق بالذاتش خارج باشد چون وعاء علم، نفس است، نه ما فی النفس می‌آید در خارج، نه ما فی الخارج می‌آید در نفس ما خودش؛ این باعث نمی‌شود که بگوئیم پس بین نفس و صورت ذهنیه و این‌ها و خارج اصلاً ارتباطی وجود ندارد، این‌ها اجنبی از هم هستند پس این باعث نمی‌شود که در آن واقع تنجز پیدا کند، نه این جور نیست. همین صورت با این که قائم بنفس است و متعلقش هم، علم ما متعلقش صورت ذهنیه هست اما همین ما را با واقع‌ها مرتبط می‌کند و این یکی از البته مسائل مشکل است فن اعلاء و فن معقول هست که تحلیل این چه‌جوری می‌شود. ولی بالوجدان بالبداهه ما می‌دانیم که ما با خارج ارتباط داریم و شناخت نسبت به آن داریم، حالا این چه‌جوری می‌شود نفس ما با او با این که این معلوم بالذات این است، آن آن است، این یکی از مشاکی و مصائب فهمش برای بشر تا به امروز که حالا یک فرضیه‌هایی، یک چیزهایی گفته شده است که این مربوط به آن مباحث معرفت می‌شود که آن‌جا باید تحلیل بشود روشن بشود. ما در اصول فعلاً به عنوان یک اصل موضوعی مسلم که وجدان می‌کنیم آن را، این را درمی‌یابیم؛ این مقدمه‌ی اولی.

مقدمه‌ی ثانیه این است که علم باعث می‌شود که چی؟ باعث می‌شود وقتی به یک چیز تعلق گرفت آن تنجز پیدا می‌کند و این‌جا از ناحیه‌ی علمش قصوری نیست، این علم هم به آن خورده مثل مواردی که علم تفصیلی داریم؛ منتها در موارد علم تفصیلی که اسمش روی آن هست با همه‌ی خصوصیات مورد علم واقع شده؛ این‌جا یک ابهام و اجمالی دارد. بنابراین آن واقع بلا تعلیق منجز است بلا تعلیق؛ فلذا این علم اجمالی علت تامه‌ی تنجز آن واقع و آن نفس الامر می‌شود. وقتی آن تنجز پیدا کرد حالا همین‌جا بگوئیم یا یک مقدمه‌ی سوم اضافه کنیم، مقدمه‌ی ثالثه، وقتی آن تنجز پیدا کرد احتمال می‌دهی این‌ور باشد آن دیگر متنجز، احتمال می‌دهی این‌ور باشد، احتمال می‌دهی نماز صلاة قصر بر شما وجود داشته باشد یعنی آن منجز صلاة القصر باشد وجوب صلاة القصر باشد، احتمال هم می‌دهی وجوب صلاة تمام باشد، هرکدام از این‌ها را بخواهی ترک بکنی احتمال ضرر در آن هست، ضرر اخروی، عقوبت اخروی، چون تنجزش که معلق بر چیزی نیست، اگر آن طرف باشد تنجز دارد، اگر این طرف باشد تنجز دارد، پس از باب دفع ضرر محتمل هیچ‌کدام را نمی‌توانی ترک کنی، نه این را، نه آن را. و این‌جا نمی‌توانی قاعده‌ی قبح

عقاب بلا بیان را جاری کنی، قبح عقاب بلا بیان چرا؟ برای این که با این دوتا مقدمه‌ای که گفتیم آن واقع منجز شده، تعلیق هم توی آن نیست، آن واقع منجز است که تعلیق هم در آن ممکن است این طرف باشد و اگر این طرف باشد و من انجام ندهم استحقاق عقوبت دارم، چون فرض کردیم که منجز است، منجز است یعنی يستحق علی ترکه العقوبه، اصلاً تنجز معنایش این است دیگر و ممکن است این طرف باشد. پس از راه قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان نمی‌توانیم پیش بیایم، از راه قاعده‌ی دفع ضرر محتمل پیش می‌آیم. بنابراین با این سه مقدمه علم ما به واقع می‌خورد و واقع به برکت این علم منجز می‌شود این یک. دو؛ آن واقع منجزش بلا تعلیق هست چون فرقی بین او و علم تفصیلی نیست؛ سه، وقتی این چنین شد آن واقع منجزی که حتماً استحقاق عقوبت بر مخالفتش هست یا این‌ور است یا این‌ور است، این‌ور را ترک بکنی احتمال ضرر محتمل وجود دارد، این طرف را ترک کنی احتمال ضرر محتمل وجود دارد، عقل هم می‌گوید که دفع ضرر محتمل لازم است. این بیان اول محقق عراقی قدس سره.

بیان دوم ایشان این است که حالا اگر شما از این حرف ما که می‌گوییم علم اجمالی واقع را تنجیز می‌کند، همان نفس واقع را تنجیزی می‌کند اباء دارید و نمی‌پسندید و مثل مسلک رائج و خیلی‌ها می‌گویند جامع تنجز پیدا می‌کند؛ ما بر این اساس هم می‌توانیم وجوب موافقت قطعیه را اثبات بکنیم. و آن این است که این جامع به واسطه‌ی این علم شما منجز می‌شود، شما علم‌تان به جامع خورده دیگر، علم شما خورد به جامع، یعنی نمازی بر شما واجب است، این جامع واجب شده، نمازی واجب است، این نماز که واجب است باز چون علم به این جامع خورده، علم تفصیلی به این جامع خورده هیچ تعلیقی ندارد، معلق بر چیزی نیست، علم باعث تنجز متعلقش می‌شد با آن چیزی که خورده؛ پس این جامع می‌شود چی؟ می‌شود گردنگیر شما، می‌شود واجب. این که شد مقدمه‌ی ثانیه، عقل می‌گوید اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة؛ اگر من این جامع را فقط در ضمن مثلاً در مثال ما قصر بیاورم برائت یقینی حاصل می‌شود؟ نه، لعل آن جامع غیر از این باشد، این نباشد. اگر تمام را بیاورم قصر بیاورم باز یقین به برائت پیدا می‌کنم؟ آن جامع لعل در این جا باشد در آن جا نباشد؛ پس بنابراین از این راه می‌توانید اثبات بکنید «و إن أبيت عن سرایة التنجز الی الواقع» که توی کلمات ناقلین فرمایش محقق عراقی مثل شهید صدر حالا توی بعضی کلمات‌شان حالا، فقط آن برهان اول را ذکر کردند، حالا نه به آن خصوصیاتش و این‌ها، این برهان دوم ایشان را که «و إن أبيت» را ذکر نکردند ایشان «و إن أبيت عن سرایة التنجز الی الواقع» که برهان اول ما بود «نقول بعد انحصار فرد هذا الجامع بأحد المحتملين أنه یکفی فی وجوب الموافقة القطعية مجرد تنجز الجامع المزبور» همین که این جامع تنجز نمی‌شود برای این که بگوییم موافقت قطعیه لازم است کافی است «لان من لوازم الاشتغال المزبور هو حکم العقل تنجیزاً بوجوب تحصیل الجزم بالفراغ بأداء ما فی العهدة و لازمه وجوب الاجتناب عن الجميع» حالا در شبهات تحریمیه‌اش. در شبهات وجوبیه یعنی علم به وجوب پیدا کرده اتیان همه. «لأن الإقتصار علی بعضها مساوق لإحتمال عدم الخروج عن عهدة ما تنجز علیه و لازمه إباء العقل الی الترخيص فی ترک الموافقة القطعية بالاکتفاء بمشکوک الفراغ» عقل می‌گوید نمی‌توانی به مشکوک الفراغ فقط اکتفا کنی، فقط یک طرف را بیاوری، یا یک طرف را ترک کنی؛ این بیان دوم. این بیان دوم یک شبهه‌ای دارد، توی اذهان بزرگان بوده، توی کلمات محقق نائینی هست. آقای آقا ضیاء آن شبهه را هم کأنه دفع دخل مقدر می‌کند. آن شبهه این است که این که شما می‌فرمایید «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة» و من حتماً باید هر دو طرف را در وجوب ایتان کنم یا هر دو طرف را در حرمت ترک کنم؛ این با بسیاری

از احکام مسلمة شریعت ناسازگار است. مثلاً در باب صلاة همه فقهاء قاعده فراغ را قبول دارند. قاعده تجاوز را قبول دارند. با این که آن جا ما علم تفصیلی هم داریم. علم تفصیلی داریم که نماز چیه؟ رکوع جزء آن است؛ هر رکعتی یک رکوع دارد، دو تا سجده دارد، ولی تمام فقهاء می‌گویند اگر وارد سجده شدی؛ شک کردی رکوع را انجام دادی یا نه؟ همه‌ی آن‌ها می‌گویند چی؟ می‌گویند قاعده تجاوز دارد. بعد از نماز سلام نماز را دادی؛ شک کردی می‌گویند قاعده فراغ داری، مگر شما اشتغال یقینی نداشتی به نمازی که دارای این اجزاء و این خصوصیات است؟ الان هم که یقین به فراغ پیدا نکردی، لعل رکوع نکرده باشی، لعل سجده را نکرده باشی، ولی شارع می‌گوید چه؟ می‌گوید نمی‌خواهد. اگر این تنجیزی است؛ معلق نیست؛ چه طور شارع باید اجازه بدهد؟ اگر «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة»، این تطبیق می‌شود این جا، پس چه طور شارع این را اجازه می‌دهد؟ شارع که مخالف حکم عقل جزمی و غیرتعلیقی که نمی‌تواند بکند که.

ایشان از این جواب می‌دهند. می‌فرمایند «نعم لما لم یکن حکم العقل فی مقام تفریغ الذمه مخصوصاً بالفراغ الوجدانی الحقیقی بل یم المفرغ الجعلی التبعدی کان للشارع التصرف فی هذه المرحلة» شارع نمی‌آید بگوید که اشتغال الیقینی برائت یقینی نمی‌خواهد. نه، آن تحقیقی است تعلیقی نیست؛ تنجیز است. اما شارع چه کار می‌کند؟ شارع می‌آید یک فردی برای فراغ درست می‌کند؛ فرد تبعدی؛ می‌گوید این هم فراغ و آن که عقل می‌گوید چیه؟ آن که عقل می‌گوید این است که شما باید فراغ پیدا کنید «إما بالفراغ الوجدانی الحقیقی» یا به آن چیزی که شارع آن را فراغ می‌داند. فراغ تبعدی، مثل قاعده قبح عقاب بلایان، قبح است عقاب بدون بیان، آن بیانی که این جا عقل می‌گوید چه بیانی است؟ فقط بیان وجدانی است یا بیان تبعدی را هم می‌گیرد؟ قبح است عقاب بلایان که آن بیان وجدانی باشد یا تبعدی باشد. فلذا شارع اگر آمد خبر واحد را حجت کرد؛ با این که خبر واحد علم نمی‌آورد برای شما، وجدان برای شما درست نمی‌کند اما قاعده قبح عقاب بلایان موضوع پیدا نمی‌کند چون بیانش اعم از وجدانی و تبعدی است. فلذا است وقتی که شارع خبر واحد را حجت می‌کند؛ خبر واحد می‌شود وارد بر قاعده قبح عقاب بلایان، وارد می‌شود نه حاکم، یعنی با عنایت شرع و کاری که شرع می‌کند بالوجدان، واقعاً، حقیقتاً، تکویناً بلایان تبدیل به بیان می‌شود. چون بیان اعم بود، این آن شقش را درست می‌کند که تبعدی‌اش باشد. آن شقش را درست می‌کند. این جا هم همین طور است. «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیة، یقتضی الفراغ الیقینی»؛ اما این فراغی که عقل می‌گوید اعم است از فراغ وجدانی که بدانی، بلکه همه‌ی رکوع‌ها را انجام دادی، همه‌ی سجده‌ها را انجام دادی، وجداناً بدانی؛ و هم فراغ تبعدی، این را هم می‌گیرد.

پس بنابراین آن موارد را به رخ ما نکشید. ما می‌گوییم علم اجمالی موجب تنجز جامع می‌شود بالتعلیق، جامع می‌شود منجز. عقل هم حاکم است به این که وقتی جامع منجز شد شما باید از عهده این جامع بر آیی؛ چون می‌دانی این جامع یا در ضمن این است و در ضمن آن نیست یا در ضمن آن است و در ضمن این است و آن نیست یا در ضمن آن است و این نیست. باید از عهده‌اش بریایی، فراغ پیدا کنی و این فراغ هم باز تعلیق ندارد بر هیچ چیزی، می‌گوید نه، باید فراغ کنی اگر مولا اجازه ندهد نه، این حکم بطی عقل است. می‌گوید باید فراغ پیدا کنی، می‌گوییم آقای عراقی، باید فراغ پیدا کنیم پس آن موارد را چه کارش می‌کنی؟ یا موارد استصحاب، جاهایی که با استصحاب، با امارات و امثال این‌ها یا مواردی که...، عرض کردم موارد در فقه فراوان است یا مواردی که شخص وضو می‌گیرد یا غسل می‌کند یا تیمم می‌گیرد و غفلت می‌کند؛ بعضی از کارهایش را انجام

نمی‌دهد یا نمی‌شوید یا چه کار می‌کند، شارع نهی فرمود، به شما گفته اگر دیدی کسی این جوری است لازم نیست به او بگویند. بعضی جاها شاید حرام باشد به او بگویی اگر اذیت می‌شود. با این که او دارد نمازی می‌خواند که وضو ندارد یا غسل ندارد یا تیمم ندارد. این‌ها را شارع از او می‌پذیرد. شما چه جور می‌گویید؟ جواب این است که شارع این جا تصرف نمی‌کند، فراغ را تعلیق نکرده بلکه آمد چه کار کرده؟ فراغ درست کرده، فراغ درست کرده، این هم فراغ است به نظر من، حالا این‌ها مطالبی است که این‌ها خودش؛ این جاها یک جاهایی است که می‌شود چنین حرف‌هایی زد یا چه جور می‌شود آخه آن را دست‌کاری نکنیم بگوییم فراغ را درست کردند؟ این هم فرمایش محقق عراقی قدس سره هست.

خب شهید صدر قدس سره اشکال به محقق عراقی که می‌کنند این است که این تعقل را ما نمی‌کنیم کأنه، حالا به بیان ما، تعقل نمی‌کنیم که آن واقع سر جای خودش محفوظ است، می‌گوید فراغ باید پیدا کنید، این مولا هم دست‌کاری نمی‌کند واقعه را، می‌گوید بله، من دست از رکوع جزء صلاة باشد برنمی‌دارم. هیچی، و این رکوع شرط است حتی در ظرفی که تو خطا کرده باشی، اشتباه کرده باشی، غفلت کرده باشی، حالا هم شرط است، حالا هم جزء است. همه‌ی این‌ها باشد؛ در عین حال بیاید بگوید چی؟ بگوید «بلی قد رکعت»، و بگوید فراغ یقینی می‌دهد. این‌ها مثل ترخیص‌های دیگر می‌ماند، عبارت فرق می‌کند. این جا می‌گوید «بلی قد رکعت»، آن جا می‌گوید «رُفَع ما لا يعلمون» «کل شیء مطلق» این‌ها از نظر لبّ و واقع فرقی نمی‌کند. آن را بگویی جایز نیست؛ نمی‌شود، این می‌شود.

س: ...

ج: بله، بله، بله، این‌ها در حقیقت این مواردی که شارع قاعده تجاوز دارد، فراغ دارد، استصحاب دارد و امثال ذلک؛ با جریان برائت و این‌ها فرقی نمی‌کند. آن چه که حلال مشکل است ما با این نمی‌توانیم، دست ما نیست که این احکام عقلیه که هر جور خواستیم بچرخانیم که، اگر واقعاً مولا پای این ایستاده باشد که باید رکوع داشته باشد و این نباید مخالفت بشود و نمی‌شود مخالفت بشود. یک فرد تبعیدی می‌آید درست می‌کند معنا ندارد. آن که معنا دارد و درست است همان است که قبلاً گفته شد و آن این است که مولا این احکامی را که جعل کرده یک جاهایی تراحم پیدا می‌شود بین این، دست از این برنمی‌دارد و یک احکام ترخیصیه، یک احکام دیگرش، این جا چون برای عبد تراحم پیدا می‌شود می‌آید چه کار می‌کند؟ ترجیحاً آن‌ها را مقدم می‌دارد بر این؛ مثلاً حالا فرض کنید در همین قاعده فراغ و تجاوز، می‌بیند بابا؛ نماز باید چهار تا، باید رکوع‌های خودش را به نماز ظهر باید چهار تا رکوع را داشته باشد و اگر کسی سه تا رکوع انجام داد ولو بعد از نماز، نه، این مصلحت صلاتیه را استیفاء نکرد. فراغ هم نمی‌تواند برایش درست کند. عین مسائل ... ولی می‌بیند اگر عبد بخواهد در این جا احتیاط‌کار باشد، هی احتمال می‌دهد الان رکوعش را، دوباره نماز دوباره باید بخواند سجده‌اش را، دوباره ممکن است نماز بخواند فلان چایش را، دوباره همین جور، همین جور، همه‌ی کارهای دیگر، واجبات دیگر، محرمات دیگر، مباحات دیگر، این‌ها زمین می‌ماند. یک تراحمی است. می‌آید می‌گوید که چی؟ تو اعتنا نکن «بلی قد رکعت» این نه این که این فراغ از آن است؛ این مثل این است که برائت جاری می‌کند؛ «کل شیء مطلق» می‌گوید آن جاها چه جوری درستش کردیم؟ این جا هم همان جور درست می‌شود. درواقع همان جوری درست می‌شود؛ یعنی و این امر عقلایی است. ما توی زندگی خودمان هم؛ هم توی کارهای شخصی‌مان هم توی

کارهای کسانی که زیرمجموعه ما هستند و فرمانبردار ما باید باشند همین جور است. خودمان وقتی تراحم می‌شود چه کار می‌کنیم؟ مهم‌ها را به اهم‌ها فدا می‌کنیم.

س: آیا تفنن در عبارت است فرد قرار می‌گیرد...

ج: آره، آره، بله.

پس بنابراین شارع هم همین جور است؛ می‌بیند که نمی‌تواند؛ نه این که نمی‌تواند تکویناً نمی‌تواند. به خاطر مصالحی که در نظر خودش هست نمی‌تواند افراد را تک تک به موضوعات، به این خصوصیات عالم بکند، عالم بکند، عالم بکند، این نمی‌شود. این‌ها امورشان این چنینی می‌شود. بخواهد جعل احتیاط کند بگوید نه باید احتیاط کنی؛ یا نه، جعل احتیاط هم نکند، بگوید واگذارشان کند به عقل‌شان که عقل‌شان می‌گوید اشتغال یقینی برائت یقینی می‌خواهد. می‌بیند بسیاری از مسائل از دست ما می‌رود. این جا می‌آید می‌گوید بابا بنا بگذار که انجام دادی، شکوک صلاة هم همین جور است. بابا خلل هم همین جور است، شک کردی دو تا انجام دادی یا سه تا؟ وابن علی الاکثر، با این که ممکن است که واقعاً دو تا خوانده باشد. و هکذا و هکذا همه‌ی این موارد، پس باید گفت که چیه؟ که حکم عقل به تنجز ما تعلق به العلم تعلیقی است که مولا به وجهی از وجوه مثل تراحمش و امثال ذلک اجازه ترخیص نداده باشد. این را حتی در علم تفصیلی‌اش، حتی در تفصیلی‌اش، فلذا در موارد قاعده فراغ و تجاوز؛ ما علم تفصیلی داریم. حتی در موارد علم تفصیلی تنجز، تعلیقی است. و الا اگر تعلیقی نباشد نمی‌شود قاعده فراغ را تصور کرد. هیچ راهی ندارد. راه آقای آقا ضیاء قابل تعقل نیست؛ او یک فردی درست می‌کند، چه چیز را ...، اگر دست از آن برداشته یعنی چه این فرد را درست می‌کند...

س: ...

ج: یعنی شما یقین دارید که نماز ظهر باید چهار تا رکوع داشته باشد. علم اجمالی که ندارید، تفصیلی دارید به این مسئله، حالا نماز ظهر را خواندید و بعد از نماز شک کردید! من رکوع رکعت چهارم را انجام دادم یا نه؟ قاعده فراغ می‌گوید چی؟ می‌گوید بگو بله انجام دادم و حال این که ممکن است انجام نداده باشی.

س: مبری الذمه...

ج: مبری الذمه، همین مبری الذمه را داریم می‌گوییم چه جوری است. اگر شارع دست برنداشته از این که باید هر رکعت یک رکوع داشته باشد و مصلحت ملزمه دارد، دست از این نمی‌شود برداشت و باید اطاعت کرد، شما هم علم تفصیلی دارید، اگر این چنینی هست و این تعلیقی نیست؛ چه طور شارع می‌تواند بگوید «بلی قد رکعت»؟ نمی‌خواهد اعتنا بکند، اگر تعلیقی نیست شما باید اشتغال یقینی داشتی، فراغ یقینی، پس معلوم می‌شود این جا تعلیق است مگر این که شارع بیاید بگوید نمی‌خواهد. آن وقت عبد راحت می‌شود

س: می‌گوید اشتغال تعلیق است؟ ...

ج: بله؟

س: می‌گوید قاعده اشتغال معلق شده؟

ج: بله، برای این که شارع اجازه، نه دیگه نمی‌خواهد

س: چرا این طور؟ چرا هر دو... بابا تو می‌خواهی برائت از یقینی پیدا بکنی، برائت یقینی یعنی شارع بگوید تو مبری الذمه هستی؛ ... یا بالامثال یا بالجعل الثانویه ...

ج: شارع برخلاف قواعد عقل بگوید مبرئ الذمه هستی

س: نه، نه، نه، شارع ... برائت یقینی روی امثال است

ج: بابا، ما یقین داریم

س: ... خود شارع می‌گوید تو مبرئ الذمه‌ای دیگر؛ پس برائت یقینی حاصل شد، نباید فکر کنیم برائت یقینی نیست؛ از باب تزاحم باید درست‌شان کنیم. واقعاً برائت یقینی ... مقام اتصال است، برائت یقینی خود مولا می‌گوید من ...

ج: آقای عزیز! بعد از این که وجوب رکوع و جزئیت رکوع حتی علم تفصیلی داریم در ظرف شک.

س: از این وجوب ما یقیناً

ج: حتی در ظرف شک.

س: حاج آقا، در ظرف شک؛ خود شارع می‌گوید تو را مبرئ الذمه کردم؛ پس ابراء یقینی است

ج: نمی‌تواند مبرئ الذمه بکند اگر تعلیقی نباشد

س: آخه ابراء است

ج: مثل این که بگوید، بگوید بله، ظلم حرام است و به هیچ مقید نیست؛ این جا اجازه دادیم شما ظلم بکنید

س: ... فرق می‌کند

ج: نمی‌توانیم بگوییم التزام؛ چون تجیزی است.

س: شما ... برائت ذمی به امثال... است و چون امثال ندارد پس یقینی نیست... اشکال سر این است؛ برادت ذمه فقط به امثال نیست؛ به جعل شارعی که می‌دانیم شارع جعل کرده هم ابراء از این حاصل می‌شود و جواب این است. آقای آقا ضیاء حرفی که زده... می‌گوید آقا برائت یک وقت وجدانی است؛ امثال می‌کنیم. یک وقت هست جعلی است؛ شارع می‌گوید من مبری الذمه هستم

ج: اشکال هم همین است. ما می‌دانیم حرف آقای آقا ضیاء چیه؛ خودمان گفتیم حرف او چیه.

س: این اشکالش چیه؟

ج: اشکال این است که اگر تعلیقی نباشد نمی‌تواند چنین سخنی بفرماید.

س: آقا، حکم تعلیقی نیست؛ اشتغال هم گردگیر است، اشتغال هم تنجیزی است، ...موضع این برائت ...

ج: این مثل کوسه‌ی ریش‌بند می‌ماند. از یک طرف می‌گوییم که چی؟ می‌گوییم آقا، این حکم عقل تنجیزی است. تعلیق بر هیچ چیزی نیست. حالا که علم تفصیلی پیدا کردی که این شارع چنین حکمی دارد و شارع هم دست از حکمش برنداشته است، قید نزده است، بله، اگر گفته بود رکوع شرط است جایی که شما شک نکنی.

س: برائت از

ج: فلذا بعضی گفته‌اند «لا تعاد الصلاة الا من خمس» گفتند ما از این روایات می‌فهمیم، بعضی از دوستان ما هم هستند؛ می‌گویند از این روایت می‌فهمیم این‌هایی که نمازهای‌شان، قرائت‌شان غلط است لازم نیست درست کنند. از این، از این‌ها می‌فهمیم که این‌ها نمازهای‌شان درست است فی الواقع؛ چون «لا تعاد الصلاة» این دلیل است بر این که دارد تخصیص می‌زند به ادله جزئیت و شرطیت.

س: ...

ج: به ادله جزئیت شرطیت تخصیص زده، اصلاً این، مال این واجب نیست. خیلی خب، یک وقت این حرف را می‌زنی، یک وقت نه، می‌گوییم حتی فی حال الجعل، فی حال الشک، فی حال کثرة الشک، این‌ها همه‌ی این احوال‌ها جزئیت باقی است سر جای خودش، شرطیت باقی است، جزئیت باقی است، همه‌ی این‌ها باقی است. شارع دست نزده به این‌ها، سر جای خودش محفوظ است. حالا حرف آقای شهید صدر جای خودش محفوظ است؟ شما می‌گویید تعلیقی نیست، تنجیزی است؟ پس چه طور می‌توانی بگویی ... رکعت؟ این کوسه ریش پهن است. چه طور می‌تواند بگوید که عقل این جا «اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه» این جا حاکم نباشد؟ پس شما باید بگویید آقا، تعلیق است و عقل این را درک می‌کند که این وجوب امتثال این معلق است بر این که خود مولا در اثر یک تزاممی اجازه نداده باشد و الا این راه حل تمام نیست. حالا و للكلام تتمه که إن شاءالله فردا.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.